

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۴/۱۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۷/۰۱

صفحات: ۲۱-۱

بررسی رابطه دین و دموکراسی در نواندیشی دینی؛ مطالعه موردی مهدی بازرگان

سید محمدتقی قزلسفلی*

دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

پونه قاسم پور

دانش آموخته دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

مهرداد خرم نصر

دانش آموخته دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

چکیده

ارتباط میان دین و سیاست و ماهیت و چگونگی برپایی حکومت مطلوب، همواره از مسائل مهم در اندیشه معاصر ایران بوده است. عده ای دیانت را به کل از سیاست برکنار دانسته و عده ای سیاست ما را عین دیانت ما قلمداد کرده اند. در این میان اما دموکراسی و امکان یا عدم امکان برپایی آن به عنوان نمونه ی حکومتی مطلوب در جامعه ی ایران از موارد مورد توجه روشنفکران بوده و هست. مهدی بازرگان به عنوان یکی از نوگرایان دینی ایران به این مهم توجه ویژه ای نشان داده است. او را می توان از جمله افرادی دانست که بر امکان برپایی دموکراسی در یک جامعه مدرن و دین مدار پای می فشردند. پرسش اصلی مقاله حاضر این است که بازرگان با توجه به مبانی معرفتی-سیاسی مستخرج از نوگرایی دینی چه رویکردی نسبت به دموکراسی دارد؟ در پاسخ به این سؤال و با بهره گیری از روش تحلیل محتوا به بررسی دو نگاه متفاوت بازرگان به دموکراسی در ادوار اولیه و بعدی انقلاب اسلامی می پردازیم. پژوهش نشان می دهد که بازرگان متقدم بر حکومت دموکراسی مبتنی بر دین متمرکز شده و اندیشه متأخر او از دموکراسی مبتنی بر عقل دفاع می کند. به این ترتیب ما شاهد وجهی تجدید نظر در اندیشه دموکراسی خواهی او هستیم. مقاله حاضر در چارچوب نظریه نوگرایی دینی به نگارش درآمده و روش توصیفی تحلیلی دارد.

کلیدواژه‌ها: مهدی بازرگان، نوگرایی دینی، دموکراسی، اسلام، انقلاب اسلامی، سیاست.

مقدمه:

عنصر بسیار مهم در کلید واژه ای چون دموکراسی به معنای حکومت مردم، بی شک واژه ی «مردم» است؛ حکومتی که بنا به قول مشهور آبراهام لینکلن «حکومت مردم، به وسیله ی مردم و برای مردم» است. در نظریه های دموکراسی، مناسبات میان دولت و مردم از مهم ترین مسائل مورد توجه در حکومت های دموکراتیک است. حکومتی که امروزه به عنوان مطلوب ترین نوع حکومت موجود توجه بسیاری از اهالی فکر و سیاست در سراسر جهان را به خود جلب کرده است. از اینرو بسیاری از روشنفکران ایرانی نیز در باب ماهیت دموکراسی و چگونگی تشکیل حکومت دموکراتیک در جامعه ی ایران تأمل کرده اند. در این میان مهدی بازرگان به عنوان اندیشمند و در عین حال رجلی سیاسی، با اعتقاد به امکان برپایی دموکراسی در ایران، به شکلی جدی به تأمل در باب چگونگی شکل گیری این نوع حکومت در جامعه ای با سابقه ی حضور دیرپای دین در آن پرداخت. وی که در زمره ی مهم ترین اندیشمندان نوگرای دینی قرار می گیرد همواره با دغدغه ی جمع سنت و تجدد دست و پنجه نرم می کرد. مسئله ی مهم رابطه ی دین و سیاست در جامعه ای چون ایران و در عین حال مناسبات مردم با دولت و نقش آنها در سیاست زمینه ی نظریه پردازی بازرگان در باب دموکراسی در ایران را فراهم آورد. از آنجایی که مشارکت مردم در سیاست و تعیین کنندگی رأی اکثریت در امور مهم کشور و انتخاب نمایندگان مردم را می توان به نوعی سنگ بنای حکومت های دموکراتیک دانست، چگونگی این مشارکت و فراهم آمدن زمینه های آن از مسائل مهم در نظریه پردازی در خصوص دموکراسی است. گفتمان مذکور در تلاش است ضمن حفظ آموزه های دینی، به نوعی پویایی و هماهنگی آن با مقتضیات امروزی جامعه ی مدرن را نیز محقق سازد. بنا به همین ملاحظه است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نوع حکومت برآمده از این دگرگونی تاریخی، بسیار مهم می نمود، بویژه نزد شخصی چون بازرگان که خود یکی از دست اندرکاران به ثمر رساندن آن به شمار می رود. از سوی دیگر، با توجه به اینکه گزینه «مردم» برای بازرگان همواره عنصری مهم به شمار می رفت، شالوده ی حکومت مورد نظر وی با تأکید بر نقش مردم به عنوان حاکمان اصلی بر سرنوشت خویش شکل می گرفت.

بنابراین موضوع اصلی پژوهش پیش رو این است که اهمیت مردم و مشارکت آنها در حکومت مورد نظر بازرگان در جامعه ای اسلامی به چه اندازه است و این مشارکت بر بستر چه تمهیداتی امکان بروز می یابد؟

۱. چارچوب نظری:

چندان بیراه نخواهد بود اگر ظهور و بروز مدرنیته و بسط آن به فراسوی مرزهای خاستگاهش در

سراسر جهان را از پر چالش ترین مسائل بویژه در سرزمین های دور؛ چه به لحاظ جغرافیایی و چه به لحاظ فرهنگی بدانیم. این پدیده به ویژه در جهان اسلام و با توجه به مختصات دیانت و تمدن اسلامی، هندسه و ابعاد خاصی نیز پیدا کرده است. چنانکه اهالی سنت را هریک به نوعی به چالش با تجدد وا داشته است. شاید بتوان گفت این چالش بیشترین زاویه را میان دین و دینداران از یک سو و متجددان ترقی خواه از دیگر سو باعث شده باشد. دینداران متعصبی که تمدن غربی و تجدد برخاسته از آن را دشمن دین و اسلام دانسته و متجددانی که دین و علمای دینی را مانعی بر سر راه پیشرفت کشور. میانه ی چنین شرایطی است که شاهد ظهور جریانی نو پا هستیم، جریانی که می توان آن را محصول چالش میان سنت و تجدد دانست؛ یعنی «نوگرایی دینی». جریان اخیر بر خلاف سایر جریان ها با هدف تطبیق عقلانی دین با مقتضیات جدید از یک سو و بومی سازی تجدد از دیگر سو، در صدد ایجاد سازگاری میان شریعت و تجدد برآمد.

نوگرایی دینی (اسلامی) را چنین تعریف کرده اند: تلاش برای گسستن زنجیرهای ارتدوکس متعصب و بسیار خشک از دین اسلام و انجام اصلاحاتی که اسلام را با مقتضیات زندگی پیچیده امروزی وفق بدهد. ویژگی غالب آن اصلاح دین است و این عمدتاً الهام گرفته از و تحت الشعاع مسائل کلامی است (جهانبخش، ۱۳۸۵: ۹۰). به عبارت دیگر نوگرایان دینی به خلاف دیگر علما، با جنبه های خرافاتی اعتقادات دینی جامعه و عناصری که عقلاً با دین و نیازهای جدید سازگاری ندارند، به چالش پرداخته اند. آنها به خلاف اسلاف متعصب خود و روشنفکران مخالف دین، تمام تلاش خود را صرف ثابت کردن عدم تعارض میان اسلام و نوگرایی کردند. چنان که حمید عنایت می نویسد: «نوگرایی دینی مفاهیم مدرن را در بطن واژه های سنتی قرار داده و آنها را بازتفسیر و بازتعریف می کند و با ردیابی علم مدرن در مفاهیم سنتی، تعارض میان سنت و مدرنیته را منکر شده و راه پیشرفت خویش را در دستیابی به علم و نهادهای مدرن می داند و در پرتو اجتهادات خویش، باب تطبیق سنت با دستاوردهای نوین بشری را می گشاید، در سنت به جستجوی پاسخ مسائل امروز می پردازد و برای امروزی ساختن سنت و هماهنگ سازی سنت از تجدد بهره می گیرد» (عنایت، ۱۳۶۵: ۲۳۲-۲۲۷).

یکی از مهم ترین مسائل نزاع سنت و تجدد میان نوگرایان دینی مسئله ی دموکراسی به عنوان حکومت مردم بر مردم و پذیرفته شده ترین شکل حکومتی معاصر و چگونگی برپایی آن در ایران بوده و هست. در این راستا یکی از مهم ترین و اولین نوگرایان دینی که به شکلی جدی وارد نظریه پردازی در این مهم شد مهدی بازرگان بود؛ مهندسی تحصیلکرده ی غرب و خواهان پیشرفت که در عین حال بشدت دل در گرو دین داشت. اعتقاد راسخ بازرگان این بود که اسلام به نحوی که وی آن را می فهمید با نوگرایی و ترقی سازگار است و از اینرو هیچ لزومی برای نزاع و تضاد بین این دو وجود ندارد. اگر جامعه ی ایرانی واقعاً در پی ارتقاء موقعیت و وضعیت خویش در بین تمدن های

معاصر بود، به ناچار نیازمند تجدید نظر و حتی احیای ارزش های ملی- مذهبی و اجتماعی در بین مردم در راستای پیشرفت مادی بود (جهانبخش، ۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۳۴). بدین ترتیب تعیین نوع حکومتی که پس از انقلاب اسلامی باید تشکیل می شد از مهم ترین مسائل مورد توجه نوگرایان دینی بویژه بازرگان بود. به تعبیر داود فیرحی «سیر اجمالی در تاریخ ایران جدید نشان می دهد که سه مفهوم از حکومت و حکومت داری های مرتبط با آن ها در ایران معاصر تجربه شده است؛ حکومت مشروطه، پهلویسم و چنان برداشتی از حکومت که بعد از دهه ی ۱۳۲۰ شمسی در ایران شکل گرفته و به تدریج با عنوان حکومت اسلامی یا جمهوری اسلامی ایران رواج و استقرار یافته است» (فیرحی، ۱۳۹۳: ۲۱۳-۲۱۲).

۲. نظر اولیه بازرگان درباره دموکراسی

بازرگان در این دوره از اندیشه پردازی خود با توجه به دغدغه های دینی خود و تجربه ی موفق بشری در رابطه با دموکراسی، سعی دارد تا اسلام را به عنوان یک دین سیاسی با دموکراسی آشتی دهد. اسلام ناب او به تعبیر فروغ جهانبخش، اسلام اجتماعی، زنده و پویا بود، نه اسلام رادیکال و منزوی (جهانبخش، ۱۳۸۵: ۱۳۳) از سوی دیگر او همراه دیگر اعضای نهضت آزادی و نواندیشان دینی، دین و سیاست را از یکدیگر جدا ناشدنی می دانست. بر این اساس است که مقوله دموکراسی به عنوان یک دال شناور پیرامون تجربه گرایی بازرگان، مفصل بندی شده و هویت می یابد. جزئیات این موضوع در ادامه بررسی می شود:

اولین تلاش بازرگان در این راستا، این است تا اسلام را دینی سیاسی معرفی کند. وی می نویسد: «اسلام، دینی است جامع، که شامل دین، علم، جمعیت، اخلاق و صفا، کار و کسب و جنگ، صبر، عدالت و احسان، اعراض از دنیا، ایمان، تقوا و عمل» (بازرگان، بی تا «الف»: ۴۴) می شود. وی در آثار اولیه خود، یکی از علل عقب ماندگی مسلمانان را دوری از فعالیت های اجتماعی و سیاسی می دانست و سعی دارد تا آنها را به دخالت در امور اجتماع تشویق نماید؛ لذا می نویسد: «حقیقت این است که همه آرزومندیم وارد جنجال سیاست نشویم. نه آلوده به مقامات و مفاسد آن شویم و نه زندان و محرومیت و زجرش را برای خود بخریم. روح و جسممان را راحت گذارده و با خیال راحت و آرامش و احترام، به کار دنیا و عبادت خدا پردازیم... ولی ... اگر ما و متدینین حاضر باشیم دولت و سیاست را رها کنیم، آنها به هیچ وجه ما را آزاد و مختار نخواهند گذاشت؛ بلکه به عکس و به طوری که می دانید دخالت و مزاحمت عمیق و کامل در تمام شئون دینی و دنیایی ما اعمال می نمایند. هر قدر ما بیشتر به حکومت و سیاست بی اعتنایی نشان دهیم و کناره گیری کنیم آنها بیشتر برای خود، حاکمیت و صاحب اختیاری قائل و عامل می شوند» (بازرگان، م. آ. ۸، ۱۳۷۸:

۳۶۱-۳۶۰)؛ لذا او با آن که به طور طبیعی دین و سیاست را دو مقوله و دو مفهوم جدا از هم می‌داند، اما خاستگاه سیاست مورد رضای پروردگار را دین و ایمان دینی می‌داند. به این معنا از نگاه بازرگان، سیاست باید یکی از شئون دیانت باشد و سیاستی که برخاسته از ایمان دینی و معیار و ترازوی دینی نباشد، از دین برنخیزد و خود را به دین عرضه نکند، سیاست مقبول و پذیرفته شده ای نیست (اسماعیلی، ۱۳۸۶: ۳۶۱).

بازرگان هنگام تأسیس نهضت آزادی و شروع مبارزه جدی علیه رژیم پهلوی در سال ۱۳۴۰ می‌گوید: «ما مسلمان، ایرانی و مصدقی هستیم» که سخن وی در اینجا به معنای معرفتی-سیاسی، گواه عدم جدایی دین از سیاست در نگاه اوست. وی اضافه می‌کند: «مسلمانیم نه به این معنا که یگانه وظیفه خود را روزه و نماز بدانیم، بلکه ورود ما به سیاست و فعالیت اجتماعی من باب وظیفه ملی و فریضه دینی بوده و دین را از سیاست جدا نمی‌دانیم و خدمت به خلق و اداره ملت را عبادت می‌شماریم...» (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۷؛ نجاتی، ج ۱، ۱۳۷۵: ۳۷۹).

در نتیجه نظر اولیه مهندس بازرگان آن بود که دین از سیاست هرگز جدا نمی‌شود و باید دین داران در امور سیاسی دخالت کنند و از ابراز قدرت سیاسی برای پیشبرد دینی بهره بگیرند. بازرگان نه تنها این نظریه را سالها تبلیغ می‌کرد بلکه در آن راه مبارزه عملی نیز می‌نمود. باری، بازرگان هم‌چون بسیاری از دینداران آن روزگار باور داشت که اسلام، دینی جامع است که برای دنیا و آخرت انسان برنامه دارد و دامنه آن از خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشورداری و داوری را در برمی‌گیرد؛ لذا بر این باور بود که می‌توان اسلام را بصورت یک ایدئولوژی در نظر گرفت (حسینی زاده، ۱۳۸۶: ۱۹۶). دومین تلاش بازرگان تأکید بر اهمیت و ضرورت دموکراسی است. در این راستا وی در ضمن ارائه تفسیری خاص از نوعی دموکراسی اسلامی، تلاش می‌کند از نوعی حکومت دموکراتیک اسلامی دفاع کند. به گفته وی، داوری کسانی که اسلام را مخالف دموکراسی می‌دانند «ناشی از عدم اطلاع یا سوء تعبیر» است؛ زیرا ظلم و فساد دولت‌ها و ملت‌های غربی را ملازم و به معنای دموکراسی گرفته‌اند و دموکراسی را آزادی مطلق فرد شناخته‌اند و یا پنداشته‌اند که «اثبات حقایق نیز از طریق مراجعه به آرای عمومی و تصویب مجالس صورت می‌گیرد» (بازرگان، م.آ.ا، ۲: ۱۳۷۷: ۳۰۶).

بازرگان با آگاهی از اینکه که خاستگاه دموکراسی، مغرب زمین است، دلیلی برای نادیده گرفتن این واقعیت مشاهده نمی‌کند. اما با توجه به دغدغه ای که در باب آشتی اسلام و دموکراسی (تجربه ی موفق بشری) داشت، با کاوش در سنت صدراسلام، جلوه‌هایی در خور مطالعه و مهم از آزادی، برابری و حکومت مردمی را یافته و می‌نماید. او از «عقد اخوت مابین مسلمانان مهاجر و انصار در نخستین سال هجرت» و از مساوات در صدر اسلام با ساده ترین فرد مسلمان در لباس و خوراک و مسکن و سهمیه بیت المال و سایر شئون و حقوق، یاد می‌کند (بازرگان، م.آ.ا، ۱: ۱۳۷۷: ۱۲۹) و در

راستای همین تفکر، بازرگان، بعنوان یک مسلمان نواندیش و آزادی خواه، بر دموکراسی و ضرورت آن تأکید کرده و اسلام و دموکراسی را همخوان می‌داند؛ چنان که حکومت امام علی (ع) را «نمونه‌های دموکراسی و قبول حکومت ملی و رعایت حق و آزادی» می‌شناسد و دلایل خود را این گونه با ما در میان می‌گذارد: «اولاً، از هیچ‌کس به اجبار برای خلافت خود بیعت نمی‌گیرد، ثانیاً کسانی را که بیعت نمی‌نمایند در کار خود واگذاشته، در اشاعه نظریات و ابراز مخالفت، آزاد می‌گذارد و دیناری از سهمیه آنها از بیت المال را کسر نمی‌نماید. ثالثاً، مطالب حکومت و سیاست را ضمن دلالت و نصیحت‌های عمومی در منبرها بصورت خطبه‌های گهربار با مردم در میان گذاشته، به بحث و شور می‌پردازد و تا افکار آنها حاضر به قبول عملی نمی‌شود، دلها داوطلب نمی‌گردند، آهنگ جنگ نمی‌کند. رابعاً، در جنگ‌ها، با تمام بصیرت و درایت و دوراندیشی که دارد، تصمیم در صلح و ستیز را به مشورت و رأی لشکریان می‌گذارد. حتی در سرنوشت دلخراش حکمیت، سرنوشت خود را با وجود یقینی که به خدعه طرف و عواقب شوم این عمل داشت و اظهارهای قبلی که کرد، به رأی جمهور واگذار می‌نماید» (بازرگان، م.آ.ا، ۱۳۰: ۱۳۷۷).

آنچه گفته شد دیدگاه و نظریات اولیه‌ی مهدی بازرگان در رابطه با دموکراسی می‌باشد، اما در تجربه عملی نیز بازرگان در دوره تصدی دولت موقت، به حکومت مردم سالار دینی توجه نشان می‌دهد. بازرگان همپای جنبش انقلابی، پس از انقلاب اسلامی، با تأکید بر دموکراسی تلاش می‌کرد تا نوعی تلفیق بین دموکراسی و اسلام را به عنوان الگوی ایده‌آل سیاسی خود مطرح سازد. رهبران نهضت دهه ۱۳۴۰ درصد ارائه نظریه‌ای برای روش حکومت داری مطلوب خود شدند. در بحبوحه انقلاب و در راهپیمایی‌هایی که توسط مردم صورت می‌گرفت، یکی از شعارهایی که عنوان می‌شد، شعار «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» بود که تبدیل به شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» شد. مهندس بازرگان به زعم خود، به این نکته که دغدغه او بود توجه کامل داشت که «جمهوری» می‌تواند صبغه غیردموکراتیک یا خلقی به خود بگیرد، هم‌چنان که پاره‌ای از کشورها با وجود داشتن نظام جمهوری با روش دیکتاتوری و استبدادی اداره می‌شدند؛ هم اینکه از اسلام می‌توان قرائتی غیردموکراتیک داشت. بر همین اساس ایشان در یک مصاحبه مطبوعاتی می‌گوید: «به جمهوری اسلامی، صفت دموکراتیک را باید اضافه کرد» (بازرگان، روزنامه کیهان، ۴ بهمن ۱۳۵۷: ۳-۱).

اینکه بعد از انقلاب اسلامی و به هنگام بحث از مبانی حکومت، بازرگان چه در نقش سیاستمدار یا نوگرای دینی، خواهان نام «جمهوری دموکراتیک اسلامی» بود از چنین دیدگاهی سرچشمه می‌گرفت. نخست وزیر دولت موقت در یک سخنرانی در ۱۹ بهمن ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران، ضمن ارائه برنامه دولت موقت در اجرای حکم امام، جمهوری اسلامی را مترادف «جمهوری دموکراتیک» می‌آورد و می‌گوید: «اگر اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست.

بیان دیگری است از کلام خدا و خلق، یا خالق و خلق، خواسته خدا، خواسته خلق است و خواسته خلق با تقوا، خواسته خداست؛ بنابراین حکومت جمهوری اسلامی ما، «جمهوری دموکراتیک» است و جمهوری دموکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است (بازرگان، ۱۳۶۲: ۷۳). و بر همین اساس و با توجه به اینکه رفراندوم تغییر نظام حکومتی اولین وظیفه دولت موقت بود، بازرگان «جمهوری دموکراتیک اسلامی» را عنوان نمود و خواهان آن بود که این پرسش در همه پرسی در برابر مردم قرار داده شود که «جمهوری اسلامی آری یا نه؟». ایشان بعد از قبولی مقام نخست وزیری نیز در یک پیام رادیو-تلویزیونی مورخ ۱۳۵۷/۱۲/۰۹ بار دیگر روی دموکراتیک بودن جمهوری اسلامی تأکید می‌کند. وی اعلام می‌دارد: «کارهایی که باید انجام دهیم یکی تصرف دستگاه‌ها و راه انداختن چرخ‌ها که خودش خیلی خیلی کار سنگینی است. دوم انجام اصلاحات، جابه جا کردن‌ها، رفع مفاسد و تغییرات لازم که این هم بسیار کار سنگینی است. سوم رفراندوم و چهارم تهیه و تدوین قانون اساسی و تصویب و رسیدن به جمهوری دموکراتیک اسلامی» (بسته نگار، ۱۳۹۳: ۱۰۷).

بنابراین بازرگان به منظور اصلاح دولت، ایجاد نظم دنیوی و مسئولیت پذیری اجتماعی و تحقق اهداف و آرمان‌های اجتماعی و سیاسی اسلام و به ویژه وحدت فکری و اعتقادی مسلمانان، ارئه تصویری دقیق از ایدئولوژی اسلام را مورد تأکید قرار داده است تا جوانان و روشنفکران در مقابل ایدئولوژی‌های وارداتی چون ناسیونالیسم، لیبرالیسم و مارکسیسم و ... به دامن اسلام پناه ببرند. در مجموع شاید بتوان گفت آن نوع حکومت که در دوره اول نظریه‌پردازی این نوگرای دینی (بازرگان متقدم) مدنظر ایشان بوده است در مقاله «بعثت و دولت» ایشان که موضوع سخنرانی جشن انجمن‌های اسلامی مهندسين در تاریخ ۱۳۵۹/۳/۲۱ می‌باشد، دیده می‌شود. وی در این مقاله ضمن اشاره به برخی آیات قرآن و بویژه آیه ی «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» در رابطه با حکومت الهی یا اسلامی آن را یک نظام مردمی و خلقی یا حکومت مردم بر مردم میدانند. به دلیل «یزکیهم» حکومت تقوی و مبتنی بر اخلاق و صلاحیت است. به مصداق «يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» و اشاره «وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» که در آخر آیه آمده حکومتی است ارشادی به حکم «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» و آیات و اشارات دیگر حکومتی است آزاد و غیر اجباری و غیر تحمیلی، به اتکای کلمه «بَعَثَ» توأم با «فی الامیین» و «منهم» حکومتی است خودجوش یا انتخابی و به تأسی به «شاورهم فی الامر» و «امرهم شوری بینهم» حکومتی است شورایی و بالاخره به حکم «هُوَ الَّذِي» که در صدر آمده است و نشئت و وحی از خدا می‌گیرد و آیه ماقبل که «يَسِّخِ اللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقَدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» است و تصریح «الملك لله» یا «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» که مورد تأیید مولا علی است. اصول و اساس و قوانین بنیادی حکومت اسلامی نمی‌تواند از غیر خدا و از غیر رسول و قرآن باشد، پس حکومتی است الهی؛ یعنی بطور خلاصه حکومتی است مردمی، ارشادی،

آزاد، انتخاباتی، شورایی و الهی» (بازرگان، م.آ.۱۷، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۷).

۳. گرایش به سمت یک نوع حکومت قانونی بر مبنای عقل

اندیشه‌های بازرگان در این زمینه را می‌توان در آثار همچون، «بازیابی ارزش‌ها»، «پادشاهی خدا» و کتاب «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» و ... ملاحظه نمود. در حالی که بازرگان در آثار اولیه‌ی خود، برای دین و برنامه‌ی بعثت انبیا سه هدف اصلی شناختن خدا، اصلاح امور دنیا و آگاهی دادن از آخرت را در نظر داشت و بر این باور بود که هرچه جوامع بشری رشد و تکامل بیشتری پیدا می‌کنند، بر اهمیت ماده‌ی دوم ادیان، خصوصاً آن‌چه به روابط مردم با یکدیگر و مقررات قومی و اجتماعی است، افزوده می‌شود؛ همانگونه که در تعلیمات حضرت موسی، جنبه‌ی دنیایی دین قوت می‌گیرد. اما در سخنرانی‌های آخر ایشان، ماده‌ی دوم از برنامه‌ی دین حذف شده است (پیمان، ۱۳۸۵: ۹۶). بطوری که وی با اشاره به سیره و عمل پیامبران، در کتاب پادشاهی خدا، دیانت و حکومت را از هم جدا نموده و می‌نویسد: «هدف پیامبران دو چیز است: یکی شناخت خدا و خواست او درباره‌ی ما، یعنی توحید و عبادت و دیگر رستخیز و زندگی آخرت... اگر گهگاه از پیغمبرانی نام برده شده است که پادشاهی و سلطنت کرده‌اند، با عمل حکومت و اداره امتی که رسول اکرم (ص) انجام داده‌اند، اولاً استثنایی و به تعداد اندک ... بوده و اکثریت آنان ... نه چنین ماموریتی داشته‌اند و نه انجام داده‌اند، [ثانیاً] نبوت با پادشاهی یا حکومت دو مقوله و دومشغله (فونکسیون) متفاوت مستقل هستند (بازرگان، ۱۳۷۹: بازرگان، م.آ.۱۷، ۱۳۸۸: ۱۸۴-۱۸۳). وی با اشاره به سیره پیامبران، بویژه پیامبر اسلام نیز، پذیرش حکومت پادشاهی و حکومت نمی‌دهد؛ بلکه نمایندگان اعزامی گروندگان مدینه هستند که مخفیانه و در عقبه از او درخواست مهاجرت و هدایتشان را می‌نمایند و برای اطاعت و قبول رهبری و فداکاری بیعت می‌کنند. قبل از آنها نیز گروندگان مکه برای حمایت و هدایت و رهبری شان کسب دستور می‌نمودند. خداوند نیز با فرمان «و شاورهم فی الامر» این معنی را تأیید و امضا می‌فرماید که مدیریت امور مردم یا حاکمیت و مباشرت در کارهای اجتماع، باید با مشورت و کسب نظر و همکاری خود آنها صورت گیرد. روش و سیاستی که شاهد آن علاوه بر قرآن، سیره و سنت رسول اکرم در جنگ‌ها و صلح‌ها و در روابط اقتصادی و اجتماعی با قبایل و همسایگان بوده است» (بازرگان، ۱۳۷۹: ۶۹؛ بازرگان م.آ.۱۷، ۱۳۸۸: ۲۰۰-۱۹۹).

در سالهای پس از انقلاب، بازرگان در نگاه خود نسبت به حضور اسلام در عرصه‌ی سیاست بازننگری می‌کند. به عقیده‌ی پژوهنده‌ی این بازننگری مبتنی است بر تجربه‌ی سیاست پس از سالهای ۱۳۵۷ (پدرام، ۱۳۸۲: ۱۱۳). در اینجا بر این مسئله تأکید می‌شود که برنامه‌ی اصلی انبیا ایمان و توجه به آمادگی مومن برای آخرت است. با پذیرش این اعتقاد دیگر ایراد و نقصی برای ادیان نخواهد بود

که گفته شود در اصول و احکام این همه مسائل و مشکلات زندگی و دستورالعمل های جامع و کامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مورد نیاز جوامع وجود ندارد. علاوه بر این، بازرگان در سال های آخر حیات خود، سخنرانی آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا را ایراد نمود که بعدها به صورت یک کتاب درآمد. آن چه بازرگان در این کتاب بر آن تأکید دارد، این است که هدف اصلی از بعثت انبیا، ایمان و آشنایی و تقرب انسان به خداوند و ایمان و آمادگی برای قیامت و آخرت است. به زعم وی، هدف محوری، آبادکردن و بهبود وضع دنیا و تشکیل حکومت و آموزش علوم یا امور اجرایی نبوده است و دنبال کردن اهداف اصلی بعثت انبیا یعنی آخرت و خدا، به بهبود و آبادی دنیا و کسب و پیشرفت علم و دانش بشر نیز خواهد انجامید. همچنین دستورات و احکامی که درباره زندگی دنیا داده شده، برای نشان دادن راه درست شناخت و تقرب به سوی خداوند و آماده شدن برای آخرت است. به عبارت دیگر «بازرگان در آخرت و خدا، ریشه اصلی مشکلات را دوری از برنامه انبیا و اهداف اصلی آن ها می داند، به همین علت، آخرت و خدا را به عنوان هدف بعثت انبیا برجسته نموده و مورد تأیید قرار می دهد و بر اساس این استدلال عمل می کند که در جامعه ای که دین در خدمت دنیای مردم درآمده باشد و اهداف اصلی آن؛ یعنی «خدا و آخرت» فراموش شود، مصلح دینی با انذار و هشدار، مردم را متوجه اهداف اصلی دین می نماید» (لامعی، ۱۳۹۳: ۱۵).

بازرگان در این کتاب، از نظریات اولیه خود، درباره قلمرو و رابطه دین و حکومت عقب نشینی کرده حال با قائل شدن دو مبحث نبوت و حکومت، فلسفه حضور پیامبران و تعالیم آنها را محدود به نبوت کرده و تشکیل حکومت را از نبوت تمیز داد. وی در این مقطع معتقد می شود: «شأن خداوند خالق، آن است که تعلیمات و هدایتشان در حوزه ای باشد که انسان ذاتاً و فطرتاً از درک آن عاجز است و بجز از طریق وی و هدایت الهی راهی بسوی آن ندارد، و راه و رسم حل مسائل فردی و اجتماعی و عبارت دیگر سیاست، در دسترس دانش است؛ یعنی انسان می تواند بدون دین، زندگی خود را سیاست کند؛ لذا دین نباید از آن سخن بگوید و اگر هم گفته باشد استطرادات و طفیلی است و امر آن به دست انسان و دانش اوست. از این رو نیازی نبوده است که خداوند و فرستادگان او راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به ما یاد بدهند، خصوصاً که سختی، تلاش و تدبیر برای رفع مسائل و مشکلات، جزئی از برنامه آدمی برای رشد و کمال و تقرب او به خداوند است» (بازرگان، ۱۳۷۷: ۳۸؛ بازرگان، م. ۱۷، ۱۳۸۸: ۲۹۳).

بازرگان در همین دوره در مورد حکومت انبیا چنین استدلال کرده بود: «به قرآن نگاه می کنیم، می بینیم احراز حکومت یا سلطنت از طرف حضرت خاتم الانبیا و بعضی از پیامبران یهود، عمومیت به همه پیامبران نداشته و با توجه به تعداد کثیر انبیای غیرحاکم، یک امر استثنایی محسوب می شود و اصولاً نبوت و حکومت دو امر یا دو شغل کاملاً مجزا و متفاوت، با دو منشاء یا دو مبنای مختلف غیرقابل تلفیق در یکدیگر بوده و در آن مراجعه و مصالحه و مشورت با مردم را شدیداً منع و بلکه

ملامت می‌کند. آنجا که پای دین و رسالت در میان است قانون «والله اعلم حیث يجعل رسالته» حاکم بوده و اما آنجا که پای اداره امت و امور دنیای مردم پیش می‌آید قانون و دستور «و شاورهم فی الامر» (بازرگان، م.آ.۲۴، ۱۳۹۱: ۳۳۶؛ بازرگان، ۸۵، بازرگان، م.آ.۱۷، ۱۳۸۸: ۳۳۳).

باری، او در نوشته‌های نهایی خود، با بازسازی اندیشه‌های متقدم خود، اندیشه دین برای دنیا را از بحث اصلی منفک و اینک اشتیاق به دموکراسی را با اندیشه نوگرایی دینی پیوند زده و زمینه‌های جذب سکیولاریسم دینی را در گفتمان نوگرایان دینی فراهم می‌آورد؛ بنابراین «اگر مسیر نوگرایی دینی در ایران را بسوی نوعی سکیولاریسم دینی ارزیابی کنیم، بازرگان را باید از پیشگامان این راه در نظر بگیریم. او که درسالهای دهه سی و چهل همه تلاش خود را در جهت سیاسی کردن دین و ارائه سیاسی، مبارز و ایدئولوژیک از اسلام صرف کرده بود، اینک در سالهای دهه هفتاد به جدا کردن دین از حکومت می‌اندیشید» (حسینی زاده، ۱۳۸۶ ب: ۴۵۶).

به هر حال چنان که اشاره شد، محور اصلی تفکر جدید بازرگان، مردم سالاری و دموکراسی است. از نظر او جامعه از آن حیث که دینی است، خود به حکومتی تمایل خواهد داشت که به ارزش‌های اسلامی تکیه داشته باشد. در این اندیشه، نشانه‌های اصلی اسلام فقهاتی به حاشیه رانده شده و در مقابل بر نشانه‌هایی چون توحید، معنویت، اخلاق و معاد تاکید می‌شود. در این نظریه اخلاقی شدن سیاست و آراستن آن به ارزش‌های دینی هم‌چنان مطلوب است ولی تعارض آن با آزادی و مشارکت مردم نفی می‌شود.

۴. ملزومات رسیدن به دموکراسی

در اینجا بایستی این نکته را یادآوری نمود که چون بازرگان، مهندسی خوانده بود و با توجه به اینکه برای یک مهندس و بویژه کسی که ترمودینامیک خوانده است، ذرات ریز که انرژی را انتقال می‌دهند، مهم می‌باشد و هر جز یک ماشین دارای نقشی تأثیرگذار در فرآیند کار ماشین است؛ لذا در عرصه ی اجتماع نیز، برای وی، مردم بعنوان افراد جامعه (به مانند قطعات برای ماشین) نقش مهمی خواهند داشت. در همین راستا، مهندس بازرگان با توجه به تحصیلات خود بین ماشین و دموکراسی وجوه شباهتی دیده و می‌نویسد: «البته تحصیلات و اشتغالات بنده در زمینه صنایع و کارهای مهندسی بود. جامعه‌ای متمدن همه چیزش به هم مربوط است. میان ماشین و دموکراسی؛ یعنی روح ماشین و صنعت از یک طرف و روح دموکراتیک از طرف دیگر تشابه وجود دارد... همانطور که ماشین یک مجموعه ای از عناصر مختلف از قبیل پیچ و دنده و دسته و میله و رسته و چرخ و ... است که بر طبق نقشه دقیق و نظام صحیح و برای انجام منظور و عمل معینی در حرکت بوده با یکدیگر همکاری می‌نمایند... یک جامعه دموکراتیک مترقی نیز ماشین نیرومند بزرگی است، متشکل

از عناصر و افراد بی شمار که هر یک ممکن است وضع و وظیفه و روحیه ی خاصی داشته باشند، ولی در سایه ی یک نقشه واحد و برنامه و منظور خاص تنظیم شده ای، همگی در فعالیت و انجام وظیفه اند، همکاری و تشریک مساعی می کنند. در هر دوجا نظم و حساب و دقت و مدیریت و نقشه و ارتباط و انضباط و هماهنگی وجود دارد... ولی با یک تفاوت... ماشین از عناصر بی روح، بی عقل و بی اختیار تشکیل شده است، و به فرمان و میل و به سود یک آمر خارجی عمل می کند، ولی در جامعه دموکراتیک، عناصر تشکیل دهنده، صاحب فهم و اختیارند...» (بازرگان، م.آ. ۶، ۱۳۸۵: ۱۸۳). و همین موضوع بازرگان را به این مهم می رساند که «مزیت مسلم دموکراسی بر دیکتاتوری نیز از این بابت است که اولی محصول دخالت و فعالیت افراد است و دومی دستخوش هوی و هوس یک عده قوی ولی محدود» (بازرگان، م.آ. ۶، ۱۳۸۵: ۱۸۳).

بنابراین می توان تأثیر دال مرکزی اسلام علمی-تجربی را در لوازم مورد نیاز برای برپایی دموکراسی نیز مورد بررسی قرار داد و هویت یابی دال شناور از دال مرکزی را مطالعه نمود. آنچه در زیر می آید، از برای توجهی است که بازرگان، با توجه به مقوله اهمیت افراد در اجتماع، برای دموکراسی لازم می داند. وی نبود استبداد که سبب از بین رفتن اصول مشاوره ای و در نتیجه از بین رفتن خلاقیت های فردی می شود، وجود قانون که تنظیم کننده ی روابط افراد باشد، اصالت رأی اکثریت، تعلیم و تربیت مردم، ایجاد نهادها و روحیه ی همکاری و تساهل، احترام به منش انسانی، برابری، آزادی، خودجوشی و ... که همگی مربوط به تک تک افراد انسانی می باشد، را اسباب رسیدن به دموکراسی می داند

۴-۱. نفی استبداد:

آن طور که فروغ جهانبخش در کتاب خود نوشته است، در اوائل دهه ۱۹۶۰، جنبش های ملی و مذهبی از جمله نهضت آزادی ایران به مخالفت با انقلاب سفید شاه برخاستند؛ چرا که آن را برنامه ای غیر عملی برای ایران می دانستند که حاکمیت نوگرای مستبد، آن را به درخواست متحدان خارجی اش ساخته و پرداخته کرده بود. نهضت آزادی هم چنین رژیم شاه را به دلیل سرکوب قیام خرداد ۱۳۴۲، به شدت محکوم کرد و به همین دلیل اعضای پیشروی نهضت آزادی، دستگیر شدند و به زندان های طولانی محکوم گردیدند. بازرگان اما از فرصت محاکمه اش برای محکومیت سلطنت مطلقه رژیم پهلوی استفاده کرده آن را به استبداد و خودکامگی متهم کرد. دفاعیات وی که بعدها منتشر گردید، شامل جامع ترین و منظم ترین مباحث در طرد استبداد و دفاع از حکومت دموکراسی و مشروطه خواهی است.

به هر روی، بازرگان استبداد را بزرگترین دشمن انسان و اسباب کار شیطان (بازرگان، م.آ. ۶، ۱۳۸۵: ۳۳۶) و سلطنت استبدادی را به عنوان یک مدعی و یک «رب الارض» در برابر «رب

العالمین» (یوسفی اشکوری، ۱۳۷۷: ۳۲) تلقی کرده و تا حد شرک به خدا بالا می‌برد (بازرگان، م.آ.م، ۲۰۱۳: ۱۳۷۷). بازرگان بحث دموکراسی را با توصیف و تحلیل استبداد و خودکامگی آغاز می‌کند. او پیکره و ساختار حکومت استبدادی را یکپارچه و دارای روابط اندام وار می‌بیند که صدر و ذیل آن با یکدیگر مرتبط اند.

بازرگان استبداد را عامل سلب انسانیت، امکان، امید به تکامل و مانع اراده و مسئولیت انسانها می‌داند و در نتیجه معتقد است که فقط در محیط آزاد و قانونی و دموکرات است که شخصیت انسانی حفظ می‌شود. وی در این باره چنین می‌نویسد: «استبداد هرگونه انسانیت، انمان و امید به تکامل را از تابعین خود سلب می‌نماید. تبدیل شخصیت انسان صاحب مسئولیت و تشخیص به یک مامور اجرایی قوی ولی مطیع و خودکار که اراده اش را در اختیار کامل مافوق قرار می‌دهد. گروه کثیری از همین مردم آلت‌های بلا اراده و عاشق‌های فرمانبردار خودکامگان می‌شوند. جمله (المأمور معذور) که شعار کارمندان استبداد است، مظهري از همان تربیت و عادت برای محو شخصیت و رفع مسئولیت است... در اجتماعی که قانون حکمفرما باشد و مردم روی قاعده و قراری زندگی کنند و زمام امور در دست افرادی از خود ملت باشد و احساس نمایند که با بیشتر کارکردن و ابراز لیاقت احراز وضع بهتری می‌نمایند، طبیعی است که استعدادها به راه می‌افتند و اشخاص به فکر و تلاش می‌افتند و نتیجه آن استعدادها و تلاش‌ها را بلافاصله در زندگی روزانه آینده خود و خانواده شان مشاهده می‌نمایند و مالا تشویق می‌شوند و احساس ارزش و اثر برای خود می‌نمایند و سپس بیشتر به فعالیت می‌پردازند و سرمایه و توانایی جدیدی از خود بروز می‌دهند که قبلاً سراغ آنها نمی‌رفتند. هم‌چنین حکومت مردم به دست و واگذاشتن سرنوشت آنها به دست خودشان سبب می‌شود که اشخاص چوب بدی‌ها و تنبلی‌ها و کسری‌های خود را به زودی بخورند» (بازرگان، م.آ.م، ۱۳۸۵: ۲۶۴-۲۶۲).

۴-۲. وجود قانون در دموکراسی:

بازرگان در پاسخ به منتقدان دموکراسی استدلال می‌کند: «در ایرادی که به رژیم‌های دموکراسی می‌شود و ایدئولوژی‌های آنارشیسم و فاشیسم و کمونیسم بلندگویان آن هستند، انگشت روی بی‌سر و صاحب بودن دولت و ضعف‌های حاصله از تزلزل و تردید و از دسته بندی‌ها و عوام طلبی‌ها گذارده می‌شود اما دموکراسی ایمانی اسلامی، چون اصول و قانون اساسی و حدود آن معین و ثابت است و زمامداران منتخب عالم عادل علاوه بر مردم در پیشگاه خدا باید حساب پس بدهند، تحت تأثیر فشارها و نفوذها و راحت طلبی‌ها نمی‌روند. مردم نیز شرعاً موظف به همکاری و دفاع می‌باشند» (بازرگان، م.آ.م، ۲۰۱۳: ۱۳۷۷: ۳۰۸). او به مانند علمای مشروطه خواه معتقد بود که «قانون الهی، تنها اصول حاکم بر جوامع اسلامی را تعیین می‌کنند؛ لذا مردم می‌توانند برای تحقق این اصول اساسی در زندگی روزمره به فعالیت‌های قانون گذاری محدود و وضع قوانین ثانوی و اجرایی بپردازند» (بازرگان، ۱۳۶۴، ج ۲:

۴-۳. اصالت رأی اکثریت:

بازرگان، به لزوم رأی اکثریت برای رسیدن به دموکراسی رأی می‌دهد و سازوکار رأی اکثریت در دموکراسی را هماهنگ با شرع و عقل می‌یابد. او نظریه دینی علامه نائینی در تنبیه الامه و تنزیه الملّه را یادآور می‌شود که «وقتی پای مشورت در میان آید، شرعا و عقلا طرف اکثریت را باید گرفت» و برپایه این قرائت، از نظر وی، تعریض و توییح مکرر اکثریت در قرآن، «تقریباً کلیه آنها، ناظر به منکرین خدا و معاندین انبیاء در امت‌های گذشته و در برابر خاتم النبیین بوده است، نه مؤمنین» (بازرگان، ۱۳۶۴، ج: ۲، ۲۳۲). بازرگان، بدین سان، سازوکار رأی اکثریت را در دموکراسی بر مدار عقل، شرع، تجربه و عرف می‌پذیرد. یادآوری این موضوع لازم است که بازرگان در تجربه اجتماعی و سیاسی ایرانیان، با معضل حکومت اقلیت بر اکثریت مواجه است. از این رو، بر ضرورت حکومت اکثریت تاکید می‌گذارد. براین اساس، بازرگان مردم را مسئول سرنوشت خویش دانسته و می‌نویسد: «قرآن می‌گوید هرکس در گرو آثار و مکتسبات اندیشه‌ها و اعمال خویش است و سرنوشتش را به دست خویش می‌نویسد و می‌سازد و آن‌چه ثواب و عذاب در آخرت به او می‌رسد، محصول و مصنوع شخص او بوده، کشته خویش را درو می‌کند» (بازرگان، ۱۳۷۴ الف: ۱۰۲).

۴-۴. تعلیم و تربیت مردم:

در قسمتی از مقاله از «خداپرستی تا خودپرستی»، به نام «ریشه آبادی و دموکراسی»، مهدی بازرگان به این نتیجه می‌رسد که ریشه و منشاء آبادی بخصوص آزادی و دموکراسی در تعالیم مسیحیت است. وی می‌نویسد: «اگر مللی مانند هلندی و سوئدی و سوئسی با صداقت و در وضع آباد و راحت زندگی می‌کنند این همان دنباله و بقایای تعالیم مسیحیت است که در طول قرون طولی، آنها را بدین گونه تربیت کرده است، و الا بی تقوایی یونانی‌ها، خونخواری و فساد رومی‌ها و توحش و آدم خواری ژرمن‌ها، چنین اولادان متمدن معقول و تربیت شده بیرون نمی‌داد. اینها فرزندان وحشی‌هائی هستند که در دامن مسیحیت تربیت شده اند، بعداً که از مادر مرخصی گرفته‌اند، آن اخلاق و صفات موجب موفقیت و شادکامی آنها در محیط زندگی شده و دائی و دلیلی نداشته‌اند که تغییر مسلک بدهند. حتی آزادی و دموکراسی نیز محصول و مرهون همان تعلیمات و تمرینات مسیحیت است. ملل آمریکا و اروپا چون به یکدیگر اعتماد دارند، به خود آزادی داده اند. و الا دموکراسی بدون شایستگی و تربیت و صلاحیت میسر نمی‌شود. افراد واقعاً مالک و متعلق به صفاتی شده اند که توانستند به خود و به یکدیگر اجازه آزادی را بدهند» (بازرگان، م.آ. ۸، ۱۳۷۸: ۱۸۳).

۴-۵. ایجاد نهادها برای ایجاد روحیه همکاری‌های اجتماعی:

بازرگان با توجه به تجربه غرب و دیدن انجمن‌ها و اتحادیه‌های گوناگون در آن سامان بر این نکته تاکید کرده می‌گوید: «انجمن‌هایی از همه نوع [وجود داشت]، انجمن‌های فارغ‌التحصیلان یا دستداران فلان مدرسه، سازمان‌های دانشجویی (صنفی، ورزشی، علمی، سیاسی و دینی)، اتحادیه‌های مهندسی که علاوه بر اتحادیه‌ها و گروه‌های تخصصی و محلی بی‌شمار که جنبه‌های مختلف صنفي، فنی، تعاونی، اقتصادی و اداری داشتند، انجمن عمومی و متحرکی نیز به نام « Societe Des ingenieurschvhl de France » داشتند، اتحادیه‌های جنگجویان سابق، حامیان اطفال، حامیان حیوانات، مبارزین با الکل، طرفداران صلح و ... که جامعه غربی را از یک قرن و نیم گذشته در مسیر تجمع افراد و جانشین ساختن جمع به جای فرد قرار داده و آن جوامع با سرعت تمام در پیشرفت و توسعه بوده است... بنابراین و با بداعت قاطع و حتمی می‌بایستی یکی از ارمغان‌های اصلی ما برای مملکت، ایجاد اجتماعات و انجمن‌ها باشد و تبدیل افکار فردی به اجتماعی، آن هم نه اتحاد و اجتماعات یک‌درجه ای مستقل و جدای از یکدیگر؛ بلکه یک اجتماع و اتحاد درجه ی عالی که تمام افراد و واحدهای اجتماعی را در کادر منظم متحرکی با هم مرتبط و همکار نماید؛ یعنی در بالای تمام افراد و اجتماعات و حاکم بر ملت و مملکت، دستگاهی که همه در آن مسئول و موظف اند، وجود داشته باشد؛ یعنی دموکراسی» (بازرگان، م.آ.۶، ۱۳۸۵: ۱۸۲-۱۸۱). در همین راستا مهندس بازرگان، در مقاله احتیاج روز، ضمن بیان مشکلاتی که در جامعه ایران وجود دارد به بیان مهم‌ترین علت آنها می‌پردازد و آن را غیراجتماعی بودن مردم می‌داند. وی در این باره می‌نویسد: «ما در ایران از بیچارگی‌های خود می‌نالیم، بیکاری، بی‌سوادی یا بی‌پولی را موجب آن می‌شماریم. از خیلی بی‌چیزی‌ها و بی‌بند و باری‌ها شکایت می‌کنیم. ولی ناتوانی عمده و بی‌علاجی مشکل دردهای ما غیر اجتماعی بودن ماست. مرض بزرگ و موجب اساسی بدبختی‌ها و عقب افتادگی ما، همان علت یا عللی است که در خاصیت انفرادی و خصلت خودبینی، خودخواهی و خودپرستی ما منعکس و متمرکز گردیده است» (بازرگان، م.آ.۸، ۱۳۸۷: ۲۳۵). مهدی بازرگان با توجه به تجربیاتی که در مدت زندگانی بدست آورده و تحولات اجتماعی که از نزدیک مشاهده نموده بود، حتی مبارزه با مستبدین تا رسیدن به دموکراسی را، تنها با گروه خاصی به نام هیات حاکمه خلاصه نمی‌کرد؛ چرا که در صورت پیروزی چون تمرین اجتماعی نداشته ایم (هم‌چنان که در گذشته اتفاق افتاد) بار دگر حکومت و قدرت در اثر عدم اجتماع و همکاری‌های جمعی به دست مستبدین خواهد افتاد و به تعبیر دیگر، در نگاه او، ما به جای پرداختن به مستبد بایستی با نظام و فرهنگ و روحیه استبدادی مبارزه نماییم.

۴-۶. ایجاد روحیه تساهل و برخورداری از اخلاق دموکراتیک:

بازرگان معتقد است که اگر تمام مردم مملکت در یک رفتارند آزاد طبیعی جمع شوند و طومارها امضا کنند که ما طرفدار دموکراسی و آزادی هستیم باز هم تا واقعاً و عملاً عوض نشده باشند، آن حکومت و مملکت دموکراسی نخواهد بود. دموکراسی در جنبه اخلاقی آن؛ یعنی اینکه مردم حقیقتاً به یکدیگر علاقه و احترام داشته، برای سایرین از صمیم قلب حق نظر و آزادی و مخصوصاً ارزش قائل باشند و به این نکته وقوف یافته باشند که تا همفکری و همکاری عمومی نباشد و افراد دست از خودبینی و خودخواهی برندارند، موفقیتی نصیب اجتماع و افتخاری نصیب شخص نخواهد شد. البته تنها مملکت و دولت نباید باشد که یک واحد دموکراتیک را تشکیل می‌دهد و چشم و دست همه به سوی او دراز باشد؛ بلکه باید هر جزئی و هر قسمتی از کشور به نوبه خود تکرار و مظهری از تشکیلات دموکراسی باشد، ولایات و شهرها برای خود واحدهای دموکراتیک تشکیل دهند و در شهرها هر محله، هر صنف و هر دسته و هر اداره و مؤسسه باز به دست مردم آن قسمت با روح همفکری و همکاری و خدمت‌گزاری براساس آزادی و احترام و انضباط اداره شود (بازرگان، م. ۱۳۸۹.۱ : ۲۷).

۴-۷. احترام به منش انسانی:

بازرگان احترام به انسان و انسانیت فارغ از طبقات اجتماعی، رنگ و نژاد و ... را، روح و جوهره ی دموکراسی دانسته و مدعی می‌شود که می‌توان این موضوع را از دل قرآن و رفتار پیامبران نیز دریافت نمود. وی در این باره در «انسان و خدا» می‌نویسد: «اساس روح دموکراسی قدر شناختن و ارزش دادن به فرد انسانی است. انبیاء اولین کسانی بودند که حتی به پست‌ترین و زیردست‌ترین و فراموش شده‌ترین طبقات مردم عنایت و محبت کردند و برای آنها حق و حریم قائل شدند. توجه و تکیه آنها بیشتر به همان دسته محرومان و ضعیفان و غلامان که در اجتماع بی‌قدر و قیمت شناخته شده اند بود، مثلاً اعیان و مردم قوم نوح به او ایراد می‌گرفتند: کسانی را دور خود جمع کرده است که ارادل و عوام هستند) ... هُمُ ارَادِلُنَا بَادِیَ الرَّأٰی) ... در سوره قصص سرگذشت حضرت موسی و بنی اسرائیل با این آیه که خود امید بخش‌ترین اعلام‌هاست شروع می‌شود « وَ تَرٰیذُ اَن نَّمَنَّ عَلٰی الَّذِیْنَ اسْتَضِعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اٰیْمَةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِیْنَ » حضرت عیسی رفتار محبت و اخوتش با مظلومین و محرومین مشهور است. دین اسلام نیز که منادی و مجری مساوات و برادری و آزادی بود (و خیلی زودتر از آن که انقلاب کبیر فرانسه شعار سه گانه آزادی، مساوات و برادری را اختراع نماید) امتیازات رنگ و نژاد و جنس و مقام را با ابلاغ آیه شریفه : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَ اُنْثٰی ... » الغاء نموده، عنایت خاص به بردگان و پس‌زدگان و فراموش‌شدگان اجتماع داشت و در دوران خود حضرت و خلفای راشدین و مخصوصاً حضرت امیر، عالی‌ترین و کامل‌ترین نمونه

دموکراسی را به دنیا نشان داد (بازرگان، م. آ. ۲۰۱۳، ۱۳۷۷: ۹۳-۹۲).

در نگاه بازرگان، توجه خاص و قدر شناسی پیامبران نسبت به انسان، برآیند تمام مطالعات و مکتسبات انسان است. وی می‌نویسد: «ماتریالیست‌ها خدا پرستان را مسخره می‌کنند که پیغمبران آنها، از راه خود خواهی و جهالت به انسان لقب اشرف مخلوقات داده اند. در حالی که اگر پیغمبران چنین گفته باشند، با این وصف چیزی جز محصول تمام مطالعات و مکتسبات انسان را خلاصه نکرده‌اند و این نکته حاکی از توجه شایان و قدر شناسی است که نسبت به مقام و سرمایه انسانیت داشته‌اند. در همین زمینه ی ارزیابی و ارزشیابی انسان است که حضرت ختمی مرتبت (ص) می‌فرماید: لطف خدا شامل کسی است که قدر خود را بشناسد و آن کسی که ارزش خود را نشناخت، تباہ شد. (رَجِمَ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ قَدْرَهُ، هَلَكَ أَمْرُو لَمْ يَعْرِفْ قَدْرَهُ) (بازرگان، م. آ. ۲۰۱۳، ۱۳۷۷: ۹۲).

۴-۸. برابری:

بازرگان معتقد است دموکراسی بر پا می‌شود تا تبعیض‌های گوناگون در میان مردم از میان برود و یا کاهش یابد. در نگاه بازرگان، «دموکراسی همان مکتب و مسلک و سیاستی است که ما بین طبقات مردم کشور تساوی قائل است. اگر به لحاظ بهره مندی و فعلیت نباشد، لاقبل به لحاظ حق بهره مندی و بالقوه (پتانسیل) می‌خواهد که تمام افراد هم سطح و یکنواخت باشند و مزایا و مواهب در اختیار همه کس قرار گرفته و عوام و خواص همراه و هم شأن یکدیگر شوند. دموکراسی است که نه تنها دعوی مساوات می‌نماید، بلکه عدالت اجتماعی را می‌خواهد و حقوق افراد را مساوی و واجب الرعايه می‌شناسد» (بازرگان، م. آ. ۲۰۱۳، ۱۳۷۷: ۸۰-۷۹).

براساس آنچه مورد اشاره قرار گرفت، بازرگان به دقت برابری مورد نظر خود را از مفهوم برابری در سپهر اندیشه‌های مارکسیستی تفکیک می‌کند. وی معتقد است، بنیان برابری در دموکراسی، نیل به عدالت اجتماعی بر مدار رعایت حقوق افراد است. حق برابری، شهروندان را از امکان بالقوه ی هم سطحی در جامعه برخوردار می‌سازد تا بتوانند «مزایا و مواهب» را در اختیار بگیرند. برابری دموکراتیک به معنی تساوی ریاضی در همه موارد نیست، بلکه در پی آن است که توده مردم و نخبگان و یا به تعبیری، عوام و خواص، همراه و هم شأن یکدیگر شوند. دموکراسی امکانات و زمینه‌های لازم را برای شهروندان آماده می‌کند تا برابری در جامعه پدید آید و تبعیض از میان مردم دور شود. در همین راستاست که بازرگان معتقد است هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند، خود را از برابری و حکومت قانون، بی‌نیاز بداند و می‌نویسد: «الْمَلِكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَ لَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» (بازرگان، م. آ. ۱۳۷۹: ۱۹۳).

۴-۹. آزادی، ابزاری برای تحقق دموکراسی:

به نظر بازرگان «آزادی و اختیار، امتیازی است که خداوند از روز اول برای بنی آدم مقرر داشته و

کلید تکامل و رمز انسانیت می‌باشد» (بازرگان، م. آ. ۲، ۱۳۷۷: ۴۸۶؛ بازرگان، م. آ. ۱، ۱۳۷۷: ۱۳۴-۱۳۳)؛ به عبارات دیگر، به زعم وی در ارتباط با آزادی «مساله غامض و در عین حال موثر و مهم این است که، شیطانی که خداوند او را مختار در مخالفت با خود و اغوای آدم کرده، انسان را میان دو قطب قرار می‌دهد و عملاً او را به تحیر و تجسس و تفکر و بنابراین به راه تکامل انداخته است. انسان را اجباراً مختار ساخته...؛ بنابراین آزادی یگانه کلید راه تکامل و رساندن او به آستان خدای سبحان است» (بازرگان، بی تا «ب»: ۴۷).

بازرگان معتقد است که «با رفتن آزادی طاغوت می‌آید ... طاغوت؛ یعنی سرکشی و سرکشی در برابر نوامیس حاکم بر طبیعت و خلقت و طاغوت پرستی؛ یعنی زورپرستی و زورترسی ... آن کس که در اثر فراهم بودن و فراوانی نیازمندی‌های خود و هوس‌ها مست و مغرور و متجاوز می‌شود، ممکن است یک فرد باشد، مانند رئیس دولت یا مذهب، حاکم محل و هر نوع دیکتاتور باشد یا قوم و نژاد و ملتی که زیر بار حق و قانون بین المللی نرود... همین که خدا و مؤثر بودن نهایی او و خودمان را در سرنوشت خویش فراموش کرده و قلباً مؤمن به طاغوت شده باشیم تحت سرپرستی و ولایت او قرار گرفته ایم، بدون آن که عملاً بتی به نام و نشان طاغوت ساخته یا اشعار و اعلامی کرده باشیم» (بازرگان، ۱۳۶۴، ج ۱: ۹۸، ۹۷، ۹۴، ۹۵، ۸۴). بازرگان با تأکید بر فرهنگ آزادی و آزاد سازی که آن را دستاورد پیامبران می‌داند، معیار آن فرهنگ را «آزادی مخالف و مخالفت و اجازه بی دریغ و بی اشکال انتقاد و اعتراض علیه حکومت، اگرچه مخالفت را پیش خود نا حق بدانیم و حکومت را بر حق، وجود مدعی و بروز جریان‌های برهم زننده، سکوت و حرکت عادی» می‌داند (شیخ فرشی، ۱۳۸۱: ۲۵۰).

۴-۱۰. خوداتکایی و خود جوشی:

بازرگان ارزش و حق قائل بودن برای توده ی مردم و از آن‌ها وظیفه و فکر و حکومت بیرون آوردن را ضامن موفقیت دموکراسی می‌داند. در همین راستا وی در جایی گفته است: «دموکراسی هم که از اختراعات و امتیازات غرب محسوب شده است، فی الواقع چیزی غیر از خودجوشی و خودجوشی اجتماعی، ارزش و حق قائل بودن برای مردم (حتی عوام و امیین) و از خود آنها وظیفه و فکر و حکومت را بیرون آوردن، نیست...» (بازرگان، م. آ. ۲، ۱۳۷۷: ۱۳۶-۱۳۵). یا می‌نویسد: «آزادی و حکومت دموکراسی و به طور کلی هر نظام اجتماعی، اولاً چیزی از نوع کفش یا ماشین گوشت خوردکنی نیست که از دکان خریداری کرده، به پا کنند یا در آشپزخانه نگاه دارند؛ یک سیستم و رویه و روابطی است که باید با جامعه تناسب و تعادل داشته باشد، به آنها «بخورد» و از آنها «بجوشد». مردم به چنان درجه از رشد و شایستگی رسیده باشند که هر کس نه تنها آزاد بودن خود را بخواهد، بلکه نقش آزادی را چه برای خود و چه برای دیگران دوست داشته، از صمیم قلب، معتقد و مدافع آن

باشد؛ ثانیاً اداره‌ی امور جامعه در اثر علاقه‌مندی مردم به یکدیگر و به اجتماع و در سایه‌ی درست کاری و وظیفه‌شناسی، بدون آن‌که مورد و موجدی برای زورگوئی دولت و حکومت استبداد پیش آید، عملی گردد و اجرای قوانین و مقررات خود به خود تأمین شود» (بازرگان، م. آ. ۱۵، ۱۳۸۷: ۳۷۸).

نتیجه‌گیری

تقریباً بیش از یک سده و نیم پیش بسیاری از مناطق دنیای اسلام با مدرنیته و مشتقات آن از جمله دموکراسی و دیگر معایب خوب و بد آن آشنا شده و تجربه‌هایی را پشت سر نهاده‌اند. در این میان پاره‌ای از متفکران و نوگرایان دینی در پی تحلیل و چگونگی مواجهه جامعه بومی خود با این امر ناگزیر برآمدند. به تعبیر درست فرزین وحدت مسئله اساسی جریان‌های فکری نوگرا در دین تأمل در نسبت اخلاق اسلامی و شیخ مدرنیته بوده است (وحدت، ۱۰: ۱۳۹۵). گفتمانی که در اندیشه دینی ایران معاصر از سیدجمال تا بازرگان مطرح شد را می‌توان از این منظر مورد بررسی قرار داد. اهمیت این جریان، فارغ از اشکالاتی که می‌توان به روند فکری ایشان و جهت‌گیری‌های گاه ناپخته برخی از این افراد گرفت اما در اندیشه عموم آنها مسئله اصلی این بوده که به موشکافی دقیق اصول فلسفه سیاسی غربی و هم‌زمان فقه و فلسفه اسلامی توجه کنند تا از این راه بنیان‌هایی برای دموکراسی، حقوق بشر و توسعه‌پی افکنند. چنان‌که نوشتار حاضر نشان داد با وجود اینکه ضرورت حضور و دخالت یک مسلمان نوگرا در مسائل سیاسی و اجتماعی ترجیح بند و تکیه کلام بازرگان و یارانش بود، اما به قول مؤلف کتاب «مهندس بازرگان، در آیینہ خاطرات»، این مرد در سخت‌ترین شرایط و تندترین لحظات که در تاریخ ملتی کم‌اتفاق می‌افتد، هیچ‌گاه میانه‌روی و اعتدال‌اندیشی را ترک نکرد. چرا که او «چکیده همه مصلحان ایرانی بود. هم قصه پر غصه می‌دانست، هم خواننده بود که با «امیر»، مکر استعمار و خدعه چه کرد؟ از اتحاد متحجران و رادیکالها در جامعه ایرانی خبر و تجربه داشت.» (لامعی، ۱۳۹۳: ۱۸۵)

بازرگان چنان‌که متفکری در این باب به درستی گفته است، به اسم بازرگان بود نه به صفت. او برخلاف سیاستمدران، هیچ‌گاه با دین و عقیده در عرصه سیاست و قدرت تجارت نکرد. بازرگان سالهای آخر حیات، تأکید بر اصول آزادی و دموکراسی است، اما چون گذشته این اصول را در قلمرو سیاست، لزوماً مأخوذ از دین نمی‌بیند، بلکه آن را بر اساس عقلانیت توجیه می‌کند. به تعبیر محمد منصور هاشمی، او در طول عمر فکری و سیاسی خود به تنهایی مرحله‌هایی از روشنفکری دینی را پیموده است و از دین برای دنیا به دین برای آخرت رسیده است. (هاشمی، ۱۵: ۱۳۸۵). در اندیشه او دین از برای حوائج دنیای مادی تعریف نشده است؛ اما گمان می‌برد که دین برای دنیاست و همین که دانست چنین نیست، بر آن نهج اندیشه ورزی هم خط بطلان زد.

منابع:

- اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۸۶)، **دین و سیاست در اندیشه سیاسی معاصر**، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- امین زاده، ژیلا (۱۳۹۲)، **مقایسه دیدگاه شریعتی و مطهری در زمینه تحولات اجتماعی**، تهران: انتشارات قلم.
- بازرگان، عبدالعلی (۱۳۶۲)، **مسائل و مشکلات نخستین سال انقلاب**، تهران: دفتر نهضت آزادی.
- بازرگان، عبدالعلی (۱۳۸۱)، **خاطراتی از پیشگامان**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (بی تا «الف»)، **دل و دماغ**، تهران: پیام آزادی.
- بازرگان، مهدی (بی تا «ب»)، **بررسی نظریه اریک فروم**، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۴)، **مذهب در اروپا**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۷ الف)، **مطهرات در اسلام**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۴۷ ب)، **بعثت و ایدئولوژی**، تبریز: انتشارات سعدی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۰)، **رسوایی استبداد در دفاعیات مهندس بازرگان**، تهران: مدرس.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۵)، **مرز میان دین و امور اجتماعی**، تهران: هوستون، مرکز نشر کتاب.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۶ الف)، **آفات توحید (مجموعه سخنرانی های ایشان در شب های ماه رمضان در سال ۱۳۵۶ در مسجد قبا)**، تهران: انتشارات دفتر فنی فرهنگ اسلامی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۶ ب)، **نیک نیازی**، تهران: نشر رسالت قلم.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۹)، **بعثت و دولت**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۰)، **شورای انقلاب و دولت موقت**، تهران: نشر نهضت آزادی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳)، **انقلاب ایران در دو حرکت**، تهران: نراقی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۴)، **بازیابی ارزش ها**، جلد ۱، تهران: انتشارات نهضت آزادی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۴)، **بازیابی ارزش ها**، جلد ۲، تهران: انتشارات نهضت آزادی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۴)، **بازیابی ارزش ها**، جلد ۳، تهران: انتشارات نهضت آزادی.

- بازرگان، مهدی (۱۳۶۵)، **خاطرات**، بی جا.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۴ الف)، **آیا اسلام یک خطر جهانی است؟** تهران: نشر قلم.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷)، **مجموعه آثار (۱)**؛ مباحث بنیادین، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷ الف)، **مجموعه آثار (۲)**؛ بعثت ۱، تهران: نشر قلم.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷)، **آخرت و خدا هدف بعثت انبیا**، تهران: قلم.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۹)، **پادشاهی خدا**، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۹)، **مجموعه آثار (۷)**؛ مباحث علمی، اسلامی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۰)، **مجموعه آثار (۴)**؛ مباحث اجتماعی و فنی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۵)، **مجموعه آثار (۶)**؛ مدافعات، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۵)، **مجموعه آثار (۱۰)**؛ مباحث تطبیقی و نقدهای علمی، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۵)، **مجموعه آثار (۱۱)**؛ مباحث اعتقادی و اجتماعی، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۷)، **مجموعه آثار (۸)**؛ مقالات اعتقادی و اجتماعی، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۷)، **مجموعه آثار (۱۵)**؛ کوبا، هندوستان، ایران، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۷)، **مجموعه آثار (۱۶)**؛ مقالات اعتقادی و اجتماعی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۷)، **مجموعه آثار (۱۷)**؛ بعثت (۲)، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۹)، **مجموعه آثار (۲۲)**؛ انقلاب اسلامی ایران ۱، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۱)، **مجموعه آثار (۲۳)**؛ انقلاب اسلامی ایران ۲، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.

- بازرگان، مهدی (۱۳۹۱)، مجموعه آثار (۲۴)؛ انقلاب اسلامی ایران ۳، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۲)، مجموعه آثار (۲۷)؛ پدیده پیامبری، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان.
- بسته نگار، محمد (۱۳۹۳)، اندیشه های سیاسی اجتماعی مهدی بازرگان، تهران: نشر قلم.
- پدram، مسعود (۱۳۸۲)، روشنفکران دینی و مدرنیته، تهران: گام نو.
- پیمان، حبیب الله (۱۳۷۷)، گفتگو با پیمان، مجموعه نوگرایی دینی، به کوشش یوسفی اشکوری، تهران: بی جا.
- جهانبخش، فروغ (۱۳۸۳)، اسلام، دموکراسی، نوگرایی دینی در ایران، ترجمه جلیل پروین، تهران: گام نو.
- جهانبخش، فروغ (۱۳۸۵)، از بازرگان تا سروش، ترجمه سعیده سربانی، تهران: بهزاد.
- حدادعادل، غلامعلی (۱۳۷۵)، «بازرگان، مهدی» در *دانشنامه جهان اسلام*، تهران: مرکز دایره المعارف اسلامی.
- حسین زاده، محمد علی (۱۳۸۶)، *اسلام سیاسی در ایران*، قم: مفید.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲)، «آن که به نام بازرگان بود نه به صفت»، *مدارا و مدیریت*.
- عنایت، حمید (۱۳۶۵)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، تهران: خوارزمی.
- فیرحی، داود (۱۳۹۳)، *فقه و سیاست در ایران معاصر (تحول حکومت داری و فقه حکومت اسلامی)*، تهران: نشر نی.
- وحدت، فرزین (۱۳۹۵)، *اخلاق اسلامی و شبیح مدرنیته*، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: انتشارات چاپخش.
- هاشمی، محمد منصور (۱۳۸۵)، *دین اندیشان متجدد*، تهران: نشر کویر.